ادامه از صفحه ۲

نحوه نظارت خبرگان بر نهادهای زیرنظر رهبری

رهبری قدرت مطلق کشور هستند، لذا ما باید لااقل نهادهایی را که زیرنظر رهبری هستند و هر عیبی دارند، با رهبری مطرح و پیگیری کنیم که آن عیب برطرف شود و اگر حسنی هم دارند، آن حسن را بزرگ و تشویق کنیم. این کار تا به حال می‌شد، اما قوانینی را که خودمان گذراندیم، محدود است. در آینده خبرگان دیگری می‌آید که باید ببینیم چه کار می‌کند.

در قانون اساسی، رهبری را از اول شورایی نوشتند

در قانون اساسی، رهبری را از اول شورایی نوشتند. وقتی امام(ره) رحلت کردند و ما می‌خواستیم رهبری را انتخاب کنیم، قانون اساسی ما شورایی بود. آن موقع هنوز قانون اساسی را اصلاح نکرده بودیم. خود امام جمله‌ای گفته بودند که سند شد. ایشان گفته بودند که شورایی خیلی جواب نمی‌دهد و من فکر می‌کنم که فرد بهتر و زودتر می‌تواند تصمیم بگیرد. این در حد صحبت بود و نه دستور، چون اظهارنظری کرده بودند.

هرچه پیکره خبرگان، تنوع بیشتری داشته باشد، اعتبار رهبری بالاتر می‌رود

رهبری مال همه و پدر کل جامعه، یعنی مسلمان، غیرمسلمان، چپ و راست است و باید مرجعی که ایشان را تعیین می‌کند، متعلق به همه باشد و هرچه پیکره خبرگان، تنوع بیشتری داشته باشد، اعتبار رهبری بالاتر می‌رود. به نظرم باید این‌گونه باشد و ممکن است کسانی هم نظر دیگری داشته باشند و بخواهند کارهای دیگر بکنند.

عده‌ای گفتند تأیید صلاحیت مجلس خبرگان را به مراجع بدهید

البته خود خبرگان می‌توانند قوانین مربوط به انتخابات خود و ردصلاحیت‌ها و مرجعش را اصلاح کنند. الان در خبرگان، نظرات و تصمیم رد و تأیید صلاحیت‌ها را به شورای نگهبان دادیم. البته آن موقع می‌خواستیم از خودمان بگذاریم که گفتند از خودتان نمی‌شود و باید کسی از بیرون باشد که بعضی‌ها گفتند مراجع را بگذاریم. گفتیم که مراجع اجباری ندارند حرف کسی را بپذیرند و قبول نمی‌کنند و نمی‌خواهند دخالت کنند. راه‌های مختلفی را رفتیم و ناچار به شورای نگهبان رسیدیم. آن موقع تقریبا همه، شورای نگهبان را قبول داشتند. اوایل بود که رأی دادند تا شورای نگهبان باشد.

بعد از تأیید شورای نگهبان از کسانی که در نظر دارم، حمایت می‌کنم

در هیچ انتخاباتی فهرست ندادم، مگر زمانی که حزب داشتیم و حزب جمهوری فهرست می‌داد و ما هم فهرست می‌دادیم، چون ما جزء آن بودیم. الان فهرست نمی‌دهیم. ولی از کسانی که نظر داریم، وقتی نامزد شدند و از فیلتر گذشتند، حمایت می‌کنیم.

مذاکره با آمریکا قبل از روحانی شروع شده بود

آنچه در حد کنونی با آمریکا انجام می‌شود، کاری است که قبلا با اذن رهبری شروع شده بود. رهبری پنج، شش ماه قبل از دولت آقای روحانی، در مورد مذاکره با آمریکا و با میانجیگری سلطان قابوس در عمان، موافقت کرده بودند و مذاکره هم شروع شده بود. چند دوره هم در سطح کارشناسی مذاکره کردند که البته نتیجه‌ای نداد. بنابراین اصل مذاکره، به‌خصوص در مسائل هسته‌ای را رهبری هم تأکید کردند و مشکلی ندارد و داریم مذاکره می‌کنیم. در حواشی این، اتفاقات دیگری هم افتاد. مثلا در قضیه سوریه اخیرا دو اجلاس در یمن برگزار شد و باز هم ادامه دارد، در آنجا هم مسئولان ما و هم مسئولان آمریکا حضور دارند و درباره همین مسئله صحبت می‌کنند. سابقه هم داشته است. مثلا در افغانستان بعد از جنگ طالبان، وقتی مسائل جدیدی پیش آمد، ما و آمریکا همکاری و مذاکره می‌کردیم. در عراق هم همین‌طور بود و مذاکره می‌کردیم.

اگر آمریکا خصومت‌های گذشته‌اش را جبران کند، می‌توانیم وارد مذاکره شویم

بالاخره انسان‌ها که دیوار نیستند، وقتی با هم می‌نشینید، حرف‌های دیگری هم می‌زنند. در یک‌جا هم به هم می‌رسند که به همدیگر دست می‌دهند. اینها بهانه‌گیری است و اگر بخواهیم بهانه بگیریم، از این بهانه‌ها خیلی فراوان است. اما درباره رابطه با آمریکا، فکر می‌کنم هنوز همان مطلبی که امام مطرح کردند، برقرار است؛ امام گفته بودند: اگر آمریکا آدم شود، با او همکاری و صحبت می‌کنیم. در مورد آدم‌شدن، یک‌بار از ایشان پرسیدیم و گفتند که بالاخره باید ارتباط مساوی داشته باشیم و این‌طور نباشد که آمریکا بخواهد از ابرقدرتی خودش استفاده کند. فکر می‌کنم که اگر روزی آمریکا دست از خصومت‌هایش بردارد و خصومت‌های گذشته‌اش را جبران کند، می‌توانیم وارد شویم. یک مقدار به آنها بستگی دارد که اگر آن مسئله حل شود، کسی مخالفتی ندارد که با آمریکا حرف بزنیم. با اسرائیل چون مشروع نیست، حرف نمی‌زنیم.

سال مرگ ترانه‌سرای «مرا ببوس»

شاعری که همدم سرخپوست‌ها شد

مهسا جزینی

«در همان مراسمی که در رستوران برادرش گرفته بودند، آقایی رفت پشت تریبون و گفت شاید خیلی از شماها من را نشناسید، من «گل‌نراقی» هستم و در همه عمرم هم فقط همین ترانه را خوانده‌ام. اجازه می‌خواهم که امروز هم دوباره آن را بخوانم. مجلس عجیبی بود. حاضران در عین همخوانی، گریه می‌کردند». این روایت «خسرو سیف» از فعالان سابق جبهه ملی از مراسم درگذشت «حیدر رقابی» خالق ترانه‌ای است که اگرچه ظاهری عاشقانه دارد اما سرگذشتش در پیوندی ناگسستنی با کودتای ۲۸ مرداد، کاملا سیاسی شد.

شاعر و ترانه، سرگذشت مشابهی یافتند. بعد از کودتا هر دو آواره شدند و آغشته به روایت و افسانه. روایت ترانه اما از ترانه‌سرایش مشهورتر شد. برخی می‌گفتند که سرهنگ ژاندارمری «سیامک» از رهبران سازمان نظامی حزب توده ایران، پیش از اعدام در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ در زندان و در وصف سرنوشت غم‌انگیز افسرانی که اعدام می‌شدند، آن را سروده است. عده‌ای دیگر هم فکر می‌کردند این ترانه را سرهنگ دوم توپخانه «محمدعلی مبشری» عضو دیگر رهبری این سازمان، در وصف سیامک سروده است. برخی هم می‌گفتند که آن سرهنگ توده‌ای، شعر را برای دختر یا همسر یا نامزدش سروده است. تقارن اعدام اولین گروه افسران حزب توده در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ با رفتن «حیدر رقابی» از ایران، موجب شد شایعه‌ای که به راه افتاده بود، تقویت شود. شعری که «مجید وفادار» برایش آهنگی ساخت و «پرویز یاحقی» ویولنش را نواخت و «حسن گل‌نراقی» هم آن را خواند؛ اگرچه پیش از آن در یک فیلم‌فارسی به نام «اتهام» توسط یک خواننده ناآشنا خوانده شده بود. به جز آهنگ‌ساز و خواننده‌اش کسی از هویت واقعی شاعر اطلاعی نداشت. شاعر غضب‌کرده حکومت، از ایران گریخته بود. افرادی هم که از هویت او اطلاع داشتند، احتمالا در برابر موج شایعات، صدایشان به جایی نمی‌رسید. «خسرو سیف» که با «رقابی» رفاقتی داشته به «شرق» می‌گوید: «بعد از کودتای ۲۸ مرداد سازمانی به نام سازمان ادبی هنری آناهیتا درست کردیم که رقابی هم آنجا فعال بود. زمانی که شایعات غیرواقع درباره این ترانه منتشر می‌شد، ما هنوز در انجمن هنری آناهیتا بودیم و بلافاصله آن را تکذیب کردیم و در مجلاتی که منتشر می‌کردیم، نوشتیم. خود رقابی هم که آن زمان آمریکا بود، تکذیب کرد اما تبلیغات حزب توده خیلی مؤثر بود و بیشتر باعث مطرح‌شدن ترانه شد».

اگرچه روایت دیگری می‌گوید این شایعه پیش از رفتن رقابی از ایران قوت گرفت و سروکار او را به فرمانداری نظامی کشاند. ابتدا مطبوعات به اشاره مقامات امنیتی نوشتند؛ سراینده ترانه عاشقانه «مرا ببوس» شاعری به نام «حیدر رقابی» است نه سرهنگان حزب توده. در سال‌های پس از کودتا، «گل‌نراقی» نیز چند بار احضار شد تا بگوید با چه انگیزه‌ای «مرا ببوس» را خوانده است. او دراین‌باره گفته است: «هر بار توانستم بازجوها را قانع کنم که این ترانه را فقط به دلیل زیبایی عاشقانه آن خوانده‌ام و اساسا خواننده حرفه‌ای نیستم. یک بار خواندم و دیگر هم نمی‌خوانم». همین بازجویی‌ها را «حیدر رقابی» هم پس داد. انکار او دشوارتر از گل‌نراقی بود، زیرا پس از کودتا، مدتی زندانی بود و پرونده سیاسی داشت. «رقابی» سال ۲۹ این شعر را در مجموعه‌ای تحت عنوان «آسمان اشک» به چاپ رسانده بود. «عبدالرحیم جعفری»، مدیر وقت انتشارات امیرکبیر، گفته است: «اوایل سال ۱۳۲۹ در کوران مبارزات مردم و دولت و احزاب چپ و راست، با جوان پرشوری آشنا شدم به نام حیدرعلی رقابی متخلص به «هاله»، از خویشان بیژن ترقی که مدیر کتاب‌فروشی خیام بود. ملی‌گرایی بود شوریده و شیفته دکتر محمد مصدق. جوانی بود فروتن، مؤمن و معتقد و در مبارزات ملی سخت فعال. دفتر شعری داشت که آن را در هزار نسخه به نام «آسمان اشک» چاپ کردم».

رقابی پیش از ۲۸ مرداد، سازمان «سربازان جبهه ملی» را رهبری می‌کرد و ملی‌گرایی تندرو بود. به سمت مسئول کمیته نهضت مقاومت ملی دانشگاه تهران برگزیده شد و بعد از کودتا به زندان افتاد اما با وساطت حسن شمشیری معروف که دایی‌اش بود، از زندان آزاد شد، با این شرط که ایران را ترک کند.

روایت عجیبی درباره هاله

بیشتر نقل‌قول‌ها و روایت‌هایی که از رقابی وجود دارد او را وطن‌پرست و ملی‌گرایی تندوتیز معرفی می‌کند. اما پروفسور شاپور رواسانی از فعالان سابق جبهه ملی و استاد دانشگاه فعلی، روایت عجیبی از او دارد. رواسانی به «شرق» می‌گوید: «در برلن که بودم یک روز تلفن من را خواست. خانمی پشت خط بود که خودش را «رناته» معرفی کرد و گفت از ایران آمده و نامه‌ای آورده است. مشخصاتش را هم داد که قدی بلند و پالتوی قرمزی به تن دارد. در ایستگاه مترو برلن با من قرار گذاشت. رفتم سر قرار. دیدم خانمی با همان مشخصات، گوشه‌ای ایستاده. رفتم خودم را معرفی کردم و پرسیدم که اسم شما رناته است؟ این را گفتم و بعد دیگر چیزی یادم نیست تا اینکه چشمم را باز کردم و خودم را در بیمارستان روی تخت دیدم. پرستار گفت شما را از پشت سر با ضربه زده‌اند. ۱۴ روز در بیمارستان بستری بودم. هزینه بیمارستان من را شهرداری برلن داد. بعد که قضیه را پیگیری کردم، معلوم شد کسی که من را زده «حیدر رقابی» معروف به «هاله» بوده است. جالب اینجا بود که این آقای رقابی که در دانشگاه برلن درس می‌خواند، بلافاصله در آمریکا بورس تحصیلی گرفت. وقتی هم می‌آمد برلن، با اتومبیل سفارت آمریکا می‌آمد که کسی نتواند دستگیرش کند. یک بار هم در حیاط دانشگاه برلن بودم، دیدم حیدر رقابی از دور می‌آید، به من گفت تو از من شکایت کردی؟ گفتم بله، قوی‌هیکل بود. درگیری ایجاد شد و پلیس آمد. او از جیب خود یک کارت نشان داد و پلیس رهایش کرد. کارت اقامت آمریکا و دیگر برنگشت». «خسرو سیف» ولی روایت رواسانی را قبول ندارد. او رقابی را انسان خالصی می‌داند و معتقد است نگاه رواسانی از یک اختلاف سیاسی یا شخصی ناشی می‌شود تا واقعیت. می‌گوید: «اگر هم حضورا او را ببینم، به او خواهم گفت در شرایطی هستید که از شما انتظار نیست غیراخلاقی صحبت کنید چراکه الان رقابی فوت شده است».

«سیف» ولی در جریان اختلاف این دو نفر هست و می‌گوید که یادش مانده «رواسانی» هم شکایت «هاله» را نزد او برده بود: «سال ۳۹ شورای جبهه ملی دوم تشکیل شد، در کنار جبهه ملی دوم کمیته احزاب هم تشکیل شد. در این کمیته من، شاپور رواسانی، حسین راضی، حبیب‌الله پیمان و دکتر یزدی عضو بودیم البته دکتر یزدی دو جلسه بیشتر در کمیته شرکت نکرد و بعدا بورسی گرفت و به آمریکا رفت. رواسانی دبیر کمیته بود و در جلسات حضور داشت تا اینکه برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. دکتر پیمان هم سرباز بود. در سال ۱۳۴۱ کنگره جبهه ملی در آلمان تشکیل شده بود و من هم از ایران رفتم. «رقابی» هم که در آمریکا لیسانس گرفته بود، برای دوره دکترا به برلین آمده بود و روزنامه‌ای به نام پیشوا منتشر می‌کرد. آنجا بچه‌ها به من گفتند بین شاپور رواسانی و حیدر رقابی اختلاف رخ داده است. رواسانی پیش من آمد و می‌خواست بین آنها را آشتی بدهم. شاید آقای رواسانی انتظار داشته که رقابی از او حرف‌شنوی داشته باشد؛ چون چیز دیگری نمی‌توانسته باشد. من به رواسانی گفتم، رقابی از دکتر بقایی تبعیت نکرد؛ او که جای خود دارد. بعد هم با حیدر صحبت کردم که داستان چیست؟ گفت ولش کن؛ این سوسیالیست‌بازی در می‌آورد، من با او کاری ندارم، صحبتش را نکن و من هم دیگر دخالتی نکردم». سیف درگیری فیزیکی بین رواسانی و رقابی را به روحیه حساس «رقابی» نسبت می‌دهد: «حیدر خیلی احساسی بود. یادم هست زمانی هم که عضو حزب زحمتکشان بود، اگر کسی می‌خواست علیه دکتر مصدق صحبت کند، با مشت جوابش را می‌داد. اگر با کسی مشکل داشت، خودش برخورد می‌کرد. درعین‌حال من صحبت‌های آقای رواسانی را تکذیب می‌کنم؛ آقای رواسانی اصلا در سطحی نبود که بخواهند او را بکشند یا بزنند». درباره وابستگی رقابی به ساواک هم، سیف می‌گوید: «او اصلا وابستگی به حکومت نداشت و مخارجش را هم آقای شمشیری می‌داد».

رقابی و بقایی

«حیدر رقابی» زمانی عضو حزب زحمتکشان ملت ایران هم بوده است. اما بعدا همراه خلیل ملکی از حزب منشعب شد و گروهی به نام گروه سربازان جبهه ملی تشکیل داد. «سیف» درباره رابطه «رقابی» و ملکی هم می‌گوید: «ملکی سوسیالیست بود اما رقابی ملی‌گرای تند بود، برای همین و با وجود اینکه خلیل ملکی بسیار فرد خوبی بود ولی به لحاظ اعتقادی، خیلی شبیه هم نبودند». «مظفر بقایی» در خاطراتش درباره رقابی می‌گوید: «این هاله یک روز اومد پیش من و گفت اجازه بدهید یکی از این حوزه‌های (حزبی) را بیرون حزب تشکیل بدهیم... من هم خوب، با سوابقی که این هاله داشت و احساساتی که داشت، قبول کردم برود و آن حوزه را تشکیل بدهد». «بقایی» می‌افزاید: «یکی از جوان‌های همشهری ما یک روز آمد و گفت که حوزه من را عوض کنید، گفتم چرا؟ گفت این هاله صحبت‌هایی می‌کند و یک گوشه‌کنایه‌هایی به تو می‌زند و من اهل دعوا و مرافعه نیستم، به این جهت نمی‌خواهم آنجا باشم». بقایی اما به او توصیه می‌کند که در همان حوزه بماند و راپورت «هاله» را به او بدهند. سرانجام کار به آنجا می‌رسد که هاله قرار بوده اعلامیه انشعاب از حزب را منتشر کند اما بقایی به همان فرد می‌گوید که بیانیه را با امضای هاله و قبل از انتشار نزد او بیاورد. درنهایت او دستور می‌دهد که هاله را در حزب محاکمه کنند که سرانجام به اخراج او از حزب منجر می‌شود. روایت بقایی از محاکمه درون‌حزبی رقابی این‌چنین است: «اینها شروع کرده بودند به محاکمه. اول منکر همه چیز شده بود، بعد خط خودش را گذاشته بودند که این اعلامیه امضای تو را دارد. شروع کرد به گریه و عذرخواهی و این چیزها و محکمه هم رفته بود توی شورا و رأی صادر کردند که هاله و یک عده دیگری که به‌اصطلاح همدست‌هایش بودند، از حزب اخراج شدند و همان شب این را دادند روزنامه که صبح دوشنبه توی روزنامه خبر اخراج هاله چاپ شد». دکتر «بقایی» معتقد است که «هاله» این حوزه جدید را به صورت کانونی برای توطئه علیه رهبر حزب درآورده بود. البته «دکتر بقایی»، در اصل «حسین مکی» و «دکتر فاطمی» را عوامل اصلی پشت این توطئه می‌خواند و معتقد است که «هاله» صرفا یک فرد احساساتی و زودباور بوده که آلت دست این سیاست‌مداران کهنه‌کار واقع شده است. بقایی به شهادت همان فرد جوان همشهری‌اش که راپورت هاله را داده بوده، استناد می‌کند و می‌گوید که فردای روز انتشار خبر اخراج هاله، همان فرد همراه هاله به خانه دکتر فاطمی می‌رود و درحالی‌که مکی هم آنجا بوده است، مطرح می‌شود که جریان کشف شده و اینها هم از حزب اخراج شده‌اند و مکی در جواب می‌گوید که باید فکر دیگری کرد. بقایی می‌گوید که این موضوع را هیچ‌وقت به روی مکی نیاورده است. شاید اگر «خلیل ملکی» خاطراتش را کامل نوشته بود- با توجه به اینکه او هم با «بقایی» به اختلاف خورد و از حزب بیرون آمد - ما روایت کامل‌تر یا درست‌تری از ماجرای اخراج «هاله» از حزب زحمتکشان می‌داشتیم، نه صرفا روایت مظفر بقایی را.

رقابی و سرخ‌پوست‌ها

این‌طور که از احوال زندگی رقابی برمی‌آید، او احتمالا روحیات آنارشیستی داشته است. خسرو سیف می‌گوید: «حیدر رقابی با کنفدراسیون و گروه‌های سیاسی خارج از کشور همراه نمی‌شد. نوعی کج‌روی داشت و کسی را هم تحویل نمی‌گرفت». وقتی هم به آمریکا می‌رود، با گروه‌های معترض سرخ‌پوست‌های آمریکا مرتبط می‌شود. هاله نخستین کسی است که در ایجاد و تأسیس دانشگاه «دیوسی» سرخ‌پوستان زحمت فراوان کشید و سپس مدیریت برنامه‌ریزی آنجا را بر عهده گرفت. بعد از انقلاب که به ایران بازمی‌گردد، به گفته سیف، به دیدن امام می‌رود و یک چپق سرخ‌پوستی هم به عنوان یادگار سمبل مبارزات سرخ‌پوست‌ها علیه هجوم سفیدپوست‌ها همراه خود می‌برد.

رقابی بعد از کودتا

رقابی در سال ۱۳۳۴ از ایران رفت و در کشور آمریکا سرگرم تحصیل در دانشگاه کلمبیا شد. در رشته «حقوق بین‌الملل» از این مرکز علمی، لیسانس و فوق‌لیسانس خود را گرفت. ولی چون دست از ستیز با رژیم پس از ۲۸ مرداد برنمی‌داشت، با سفارت ایران در آمریکا درگیر شد و زمانی که کارشکنی‌های سفارت، عرصه را بر او تنگ کرد، به‌ناچار به «آلمان» رفت و دوره دکترای فلسفه را در دانشگاه برلین گذراند. در برلین هم خاموش نماند و «سازمان دانشجویان ملی» را پایه‌ریزی و هفته‌نامه‌ای به نام «پیشوا» منتشر کرد (این پیش‌نامی بود که دکتر «حسین فاطمی» به «مصدق» داده بود). پایان‌نامه‌ای که «رقابی» برای گذراندن آزمایش دکترای خود نوشت «مکتب انقلابی ملت‌ها» نام داشت و در آن پیش‌بینی کرده بود که سرانجام دو آلمان خاوری و باختری دوباره به‌هم خواهند پیوست. «ویلی برانت» صدراعظم آلمان، این پایان‌نامه را به صورت کتابی با هزینه خود چاپ کرد. «حیدر رقابی» سپس از آلمان، دوباره به آمریکا بازگشت و در دانشگاه‌های این کشور با سمت استادی به تدریس «حقوق بین‌الملل» پرداخت. او در آمریکا جمعیتی به نام «سازمان ملی دانشجویان» یا «ایران کوچک» به رهبری دکتر «سیدعلی شایگان» تشکیل داده بود. «منصور رفیع‌زاده» نماینده ساواک در آمریکا، در راپورتی از او می‌نویسد:« اینان جلساتی در منزل حیدر رقابی، متخلص به هاله، که یکی از مشهورترین اشعار او تصنیف «مرا ببوس» است، تشکیل می‌دادند». نخستین مأموریت مهم رفیع‌زاده، نفوذ در جلسات منزل رقابی و تشکیلات شایگان بود تا آن را از درون متلاشی کند؛ امری که رفیع‌زاده به‌خوبی از عهده آن برآمد... .

پس از انقلاب بعد از ۲۴ سال دوری از میهن، به ایران آمد اما دوباره به آمریکا بازگشت. ۱۰ سال بعد از این بازگشت، به دلیل بیماری سرطان طحال در بیمارستانی در کالیفرنیا بستری شد. با وخامت حالش و با توسل به برادرش «جهانگیر رقابی»، در آخرین روزهای زندگی دوباره به ایران بازگشت. روایت‌ها از تاریخ مرگ او متفاوت است. برخی منابع ۱۹ و برخی دیگر ۲۳ آذر سال ۱۳۶۷ را ذکر کرده‌اند. مدفن او در ابن‌بابویه است و از آنجا که هرگز ازدواج نکرد، بازمانده‌ای ندارد.

الو شرق ۸۸۶۴۰۲۶۰

sharghline@sharghdaily.ir
پیامک: ۳۰۰۰۴۶۹۹

● **خودروهای سنگین و آلودگی هوا:** رفت‌وآمد خودروهای سنگین آن هم در روز در شهر غبارگرفته‌ای مانند تهران، سبب آلودگی بیشتر و به‌خطرافتادن سلامت شهروندان می‌شود و سکوت مسئولان در برابر حرکت خودروهای سنگین هم مزید بر علت است. ای کاش برای رفع نگرانی مردم و معضل آلودگی هوای تهران، چاره‌ای اساسی اندیشیده شود.

علی از تهران

● **جابه‌جایی مسافران با اتوبوس‌های فرسوده:** استفاده از اتوبوس‌های فرسوده برای جابه‌جایی مسافران در مسیرهای شیب‌دار، باعث اتلاف وقت مسافران شرکت واحد می‌شود. به عنوان نمونه، بیشتر اتوبوس‌های میدان امام خمینی ـ میدان قدس، قدیمی و فرسوده‌اند و هنگام سربالایی، کشش لازم را ندارند. از مسئولان شرکت واحد اتوبوسرانی تقاضا داریم اتوبوس‌های مناسب‌تری برای این مسیر راه‌اندازی کنند.

از مسافران دائمی شرکت واحد

● **خودروهای اسقاطی را جمع‌آوری کنند:** آیا طرح جمع‌آوری و جایگزینی خودروهای اسقاطی و ازرده‌خارج به فراموشی سپرده شده است؟ در برخی معابر و گوشه و کنار خیابان‌ها خودروهایی را می‌بینیم که بدون استفاده رها شده‌اند و از خاک‌هایی که روی آنها از مدت‌ها قبل باقی مانده، مشخص است که بلااستفاده‌اند. امیدواریم مسئولانی که رسیدگی به این‌گونه مسائل را بر عهده دارند، برای جمع‌آوری و ساماندهی آنها اقدام کنند.

قاسمی

● یک بازنشسته فرهنگی هستم که به دلیل پرداخت‌نکردن اقساطم، بانک مسکن شعبه نیروی هوایی حکم مصادره منزلم را گرفته، آیا انصاف است به دلیل پرداخت‌نکردن اقساط معوقه با سود ۶۰درصد و با جریمه دیرکرد ماهانه ۳۰۰ هزار تومان، من این‌طور سرگردان شوم؟ آیا دولت آقای روحانی راضی هستند یک فرهنگی با ۳۰ سال خدمات صادقانه و در سن پیری و مریضی، خانه به دوش شود؟

● تعجب می‌کنم که چرا سازمان نوسازی شهر تهران با وجود نداشتن بودجه و منابع کافی، در محلات واجد بافت فرسوده شهر تهران مستقر شده و با این کارش عملا باعث قفل‌شدن معاملات عادی و روزمره مردم می‌شود، در واقع به‌نوعی با زندگی مردم بازی می‌کند.

LEON Café

کافه لئون
نارون

کیترینگ و سفارشات بیرون بر
CATERING & DELIVERY

نیاوران- مرکز خرید نارون- طبقه همکف
۲۶۱۰۳۸۱۱

www.leon1960.com
/LEONSINCE1960

higroupplus.com/rakhshani